

# دکتر رابرت ای. پترسون، مسیح‌شناسی، جلسه ۲۰، سیستماتیک، انسانیت مسیح، انتقال صفات، به کارگیری صفات، دو حالت فیلیپیان ۲: ۱-۱۱

رابرت پترسون و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

این دکتر رابرت پترسون در تدریس خود در مورد مسیح‌شناسی است. این جلسه 20، سیستماتیک، انسانیت مسیح، انتقال صفات، اعمال صفات، دو حالت، فیلیپیان 2: 1 تا 11 است.

ما همچنان به مطالعه انتقال صفات می‌پردازیم، که یک پدیده کتاب مقدسی است که به موجب آن، در یک جمله، نه تنها یک عبارت، بلکه در یک جمله، کتاب مقدس به مسیح با یک عنوان الهی اشاره می‌کند اما چیزی را به او نسبت می‌دهد که با الوهیت مطابقت ندارد، بلکه با انسانیت مطابقت دارد.

از یک عنوان انسانی استفاده می‌کند تا به او عنوانی الهی بدهد، تا در همان جمله به او ویژگی انسانی بدهد. ما این را در اول قرن‌تین ۲ نیز می‌بینیم. پولس در موقعیتی صحبت می‌کرد که یونانیان برای فن خطابه، یک سخنرانی متقاعدکننده که می‌توانست دیگران را شگفت‌زده کند، ارزش قائل بودند.

در آن شرایط، پولس به قرن‌تس می‌آید و درباره مردی مصلوب موعظه می‌کند. این موعظه برای او دوستانی پیدا نمی‌کند و مردم را تحت تأثیر قرار نمی‌دهد. او مصمم بود که جز عیسی مسیح و مصلوب شدن او چیز دیگری نداند.

و او می‌گوید که مسیح برای یهودیان مانع و برای یونانیان حماقت است. با این وجود، او حکمت و قدرت خداست. پولس تأیید می‌کند که خدا حکمت دارد.

بگذارید از فصل دوم شروع کنم. و من، وقتی به نزد شما برادران آمدم، نیامدم تا شهادت خدا را با کلام بلند یا حکمت، که روش یونانی بود، به شما اعلام کنم. به این سخنوران پول قابل توجهی داده می‌شد تا در ضیافت‌ها صحبت کنند، در ملاء عام سخنرانی کنند و غیره. و یکی سعی می‌کرد از نظر فصاحت، بلاغت و اقناع از نفر بعدی پیشی بگیرد.

زیرا من تصمیم گرفتم که در میان شما چیزی جز عیسی مسیح و مصلوب شدن او ندانم، اول قرن‌تین ۲: ۲. و من با شما در ضعف و ترس و لرز بسیار بودم. و گفتار و پیام من نه با کلمات حکمت‌آمیز، بلکه با اثبات روح و قدرت بود.

تا ایمان شما نه در حکمت بشری، بلکه در قدرت خدا باشد، با این حال، ما در میان بالغان، حکمت را به شما می‌آموزیم، هرچند این حکمت، حکمت این عصر یا حکمت حکمرانان این عصر که محکوم به فنا هستند نیست.

بلکه ما حکمت مخفی و پنهان خدا را که خدا پیش از اعصار برای جلال ما مقدر فرموده بود، بیان می‌کنیم. هیچ یک از حاکمان این عصر این را نفهمیدند، زیرا اگر می‌دانستند، خداوند جلال را مصلوب نمی‌کردند. یکی دیگر هم هست.

مصلوب کردن خداوند جلال قطعاً یک عنوان الهی است. خداوند جلال، یا می‌توانیم آن را خداوند جلال بنامیم. بدیهی است که ویژگی انسانی نیز فانی بودن، فانی بودن، قابلیت مرگ است.

در واقع، کشته شدن از طریق روش وحشتناک مصلوب شدن. حاکمان این جهان، حماقت کامل خود را در آنچه که فکر می‌کردند حکمت عظیم است، نشان دادند. این حماقت کامل، بلاهت مطلق و جهل نسبت به خدا و راه‌های او بود.

زیرا آنها خداوند باشکوه را مصلوب کردند. عنوان الهی، پروردگار جلال. کیفیت انسانی، مصلوب شدن.

فانی بودن. نه تنها قادر به مردن بودن، بلکه مردن. این، باز هم، ارتباط ویژگی‌ها است.

ارزش مادی آن چقدر است؟ این بر وحدت شخصیت مسیح تأکید دارد. زیرا او با یک عنوان الهی شناخته می‌شود. و در عین حال، آنچه در مورد او گفته می‌شود مربوط به انسانیت اوست، نه الوهیت او.

بگذارید دوباره آن را اصلاح کنیم، من در گیومه می‌گویم. آنها پروردگار جلال را می‌پرستیدند. آنها سروده‌های خود را در ستایش پروردگار جلال سر می‌دادند.

این چیزی نیست که نوشته شده. و همچنین نمی‌گوید که آنها این مرد را که مردی غم‌زده و آشنا با غم بود. مصلوب کردند. این یک نامگذاری انسانی، یک انتساب انسانی خواهد بود.

در مورد دیگر، این یک لقب الهی، پروردگار جلال، انتساب الهی است. شایسته پرستش و ستایش است. نه. این از آن فراتر می‌رود.

ارتباط برقرار می‌کند. با خدا نامیدن او، یک طبیعت را با طبیعت دیگر به اشتراک می‌گذارد. اما آنچه را که باید به او نسبت دهد، نه با خدا، بلکه با امور انسانی است. شاید قوی‌ترین مورد، اول یوحنا ۱ باشد. این موضوع یونانیان را کاملاً دیوانه می‌کند.

اوه، حرف من. آنچه این درباره خدا می‌گوید کاملاً با فلسفه هلنیستی در تضاد است. یوحنا می‌گوید آنچه از ابتدا وجود داشته، آنچه شنیده‌ایم، آنچه با چشمان خود دیده‌ایم، آنچه به آن نگریده‌ایم و با دست‌ها خود لمس کرده‌ایم، درباره کلام حیات است.

حیات آشکار شد و ما آن را دیده‌ایم، به آن شهادت داده‌ایم و حیات جاودانی را که نزد پدر بود و بر ما آشکار شد، به شما اعلام کردیم. ما آنچه را که دیده و شنیده‌ایم به شما اعلام می‌کنیم تا شما نیز با ما مشارکت داشته باشید. و در واقع، مشارکت ما با پدر و با پسرش، عیسی مسیح است.

و ما این چیزها را می‌نویسیم تا شادی ما کامل شود. شنیدن این حرف برای یک یونانی، یک یونانی نجات نیافته، باورنکردنی است. آنها نمی‌توانستند باور کنند.

زیرا کلمه حیات، یا می‌توان آن را کلمه زنده ترجمه کرد، همان ارزش، اشاره‌ای به خداست. کلمه خدا، شخصی است که او درباره آن صحبت می‌کند، نه فقط چند کلمه روی یک صفحه، نه حتی کتب مقدس، زیرا آنها آن را شنیدند، دیدند و لمس کردند. این برای یک یونانی کفرآمیز است.

خدا را دیدی؟ صدای خدا را شنیدی؟ و قاتل اینجاست، شما کلام حیات را لمس کردید؟ ای احمق‌ها، شما نمی‌توانید خدا را لمس کنید. خوب، درست است که خدا در آسمان نامرئی است و بدنی مانند ما ندارد. اما دقیقاً نکته این است که خدا روی زمین، در تجسم خود، بدنی مانند ما دارد.

بنابراین، کسی که رسولان دیدند و شنیدند و حتی با دستان خود لمس کردند، کلمه حیات، خالق همه چیز، به عنوان نماینده پدر بود. این شگفت‌انگیز است. عنوان الهی؟ کلمه حیات

. کیفیت انسانی؟ قابل لمس و شنیدن و دیدن. ارزش مادی؟ برای تک تک اینها

این [تعبیر] با خدا نامیدن شخص و سپس بیان آنچه در مورد او مربوط به بشریت است، نه خدا، بر وحدت او تأکید می‌کند. بگذارید آن را اصلاح کنم. آنها در عبادت سجده کردند

. آنها در برابر کلمه حیات سجده کردند. عنوان الهی؟ فعل الهی، اگر بخواهید. کیفیت انسانی

. پرستش با خداست. یا آنها مرد اهل ناصره - پسر مریم - را دیدند، شنیدند و لمس کردند

. ما پدر چه کسی را می‌شناسیم، یوسف و برادران و خواهرانش. عنوان انسانی؟ فعل انسانی، صفات انسانی. اینجا بحث این نیست

او کلمه حیات نامیده می‌شود. و با این حال آنچه درباره او گفته می‌شود مستقیماً به کلمه حیات بودن او مربوط نمی‌شود. بلکه به وجود او مربوط می‌شود.

با در نظر گرفتن ذات حقیقی انسان. بنابراین، بیان صفات، شیوه‌ای کتاب مقدسی برای بیان است که بر وحدت شخص تأکید می‌کند. این یک شخص، دو ذات دارد.

او همزمان خدا و انسان است. من همچنین لوقا ۱:۴۳ را اضافه می‌کنم که در آن الیزابت از مریم استقبال می‌کند. و نمی‌دانم الیزابت چگونه این را می‌دانست

، شاید خداوند آن را به او وحی کرده باشد. در آن روزها، مریم برخاست، لوقا ۱:۳۹، و با عجله به کوهستان، به شهری در یهودا رفت. و به خانه زکریا وارد شد و به الیزابت سلام کرد.

و وقتی الیزابت سلام مریم را شنید، بچه در رحم او به حرکت درآمد. یحیی تعمید دهنده بی‌صبرانه منتظر شروع کار بود. او در رحم است و به اصطلاح، خدمت خود را از قبل آغاز کرده است.

و الیزابت از روح القدس پر شده بود. این اغلب با صحبت کردن، با نبوت همراه است. و او با فریاد بلند «گفت»: «تو در میان زنان متبرک هستی، و میوه رحم تو متبرک است»

و چرا به من اجازه داده شده است که مادر خداوندم نزد من بیاید؟ زیرا اینک، هنگامی که صدای سلام تو به گوشم رسید، بچه در رحم من از شادی به حرکت درآمد. خوشا به حال او که ایمان آورد که آنچه خداوند به او گفته است، به انجام خواهد رسید. مادر خداوندم

. پروردگارا، عنوان الهی. مطمئن نیستم الیزابت چقدر از این موضوع می‌فهمد، اما الان موضوع ما این نیست. خدا می‌فهمد.

عنوان الهی. آیا خدا مادر دارد؟ چی؟ خب، بله، به این معنا که خدای ابدی و قادر مطلق، شخص دوم الوهیت، دقیقاً به واسطه لقاح باکره‌ای که در رحم مریم از او زاده شد، به یک انسان واقعی تبدیل شد بنابراین او خداوند، عنوان الهی است و آنچه در مورد او گفته می‌شود مربوط به الوهیت نیست، بلکه مربوط به بشریت است.

انسان‌ها مادر دارند، و او نیز چنین بود. بار دیگر، این بر وحدت شخص تأکید می‌کند. من، با احترام فراوان مفهوم اشتراک هستی‌شناختی صفات از ذات الهی تا انسان را تأیید نمی‌کنم، به طوری که انسانیت عیسی همه جا حاضر باشد.

با احترام، من با کالوین موافقم. مسیح انسانی، مسیح الهی-انسانی، در دست راست پدر است، که ما منتظر بازگشت او از آنجا هستیم. بنابراین، آیا شما می‌گویید که این صرفاً یک روش صحبت کردن است؟ بله.

صرفاً یک ابزار ادبی؟ بله. ابزاری قدرتمند. در مورد هیچ چیز، هیچ تغییری در هستی‌شناسی صحبت نمی‌کند.

اما صحبت از معجزه وحدت شخص مسیح است. با این حال، اصلاح‌طلبان و لوتری‌ها موافق بودند که به این معنا، ارتباطی بین ویژگی‌ها وجود داشته است. آنچه در انجیل‌ها در مورد یک ذات گفته شده، مربوط به کل شخص است.

هرگز وجود جداگانه‌ای وجود ندارد، و پسر خدا قبل از تجسم یافتنش، وجود جداگانه‌ای داشت. اما بشریت جداگانه‌ای وجود ندارد. بنابراین، وقتی کتاب مقدس از بشریت او، از ضعف او، از نادانی او، از مبارزه او، از گرسنگی یا تشنگی یا خستگی یا مرگ او صحبت می‌کند، در واقع از شخص مسیح صحبت می‌کند.

انسان صرف وجود ندارد. این نسطوری است. نسطوری

شاید باید این را، این طبقه‌بندی را ارائه دهم. اینجا نسطوریانیسم است. تقسیم مسیح به دو

این الهیات اصلاح‌شده است. نسطوری نیست، اما به آن نزدیک‌تر از چیزی است که اینجا، به مونوفیزیتیسم یا اوتیچیانیسم، نزدیک‌تر است. این الهیات لوتری است.

اوه، این [نظریه] از نسطوریانیسم دورتر از الهیات اصلاح‌شده است. اینجا مونوفیزیتیسم یا اوتیچیانیسم وجود دارد که برخلاف اینکه می‌گوید او می‌تواند دو ذات باشد، می‌گوید این دو ذات با هم ترکیب شده‌اند. بنابراین او نه خدا است و نه انسان، بلکه ترکیبی از آنهاست.

او یک دورگه است، یک ترتیوم کوئید، و یک سوم، چیز دیگری. حال، همانطور که اصلاح‌طلبان نسطوری نیستند، لوتری‌ها نیز اوتیچیاپی یا مونوفیزیت نیستند. این وحشتناک است.

و با این حال، اینجا یک پیوستار وجود دارد. اصلاح‌طلبان به نسطوریانیسم نزدیک‌ترند تا به مونوفیزیتیسم. و من از بسیاری از افراد در مدرسه یکشنبه شنیده‌ام که وقتی از آنها در مورد چیزی می‌پرسم، می‌گویند، اوه، مرد

حالا، آیا منظورشان این بود که آن شخص را از بقیه جدا کنند؟ نه. اما آیا مراقب بودند که آن شخص را با اشاره به انسانیتش بگویند؟ نه. و من خوشحالم چون به همین دلیل است که آنها به معلمانی مثل من نیاز دارند.

، آن یک تلاش برای طنز بود، که مسلماً شکست خورد. و به همین ترتیب، لوتری‌ها مونوفیزیت نیستند. بله، مونوفیزیت.

آنها به مونوفیزیت‌یسم اعتقاد ندارند. آنها اوتیچایی نیستند. اما تصور آنها از انتقال مالکیت مطمئناً آنها را به آن نزدیک‌تر می‌کند تا به هر چیزی مانند نسطوریانیسم در طرف دیگر.

ما یک حوزه دیگر برای بحث داریم. و آن ذیل وحدت شخص مسیح قرار دارد. و آن به کارگیری صفات پروردگاران است.

چگونه می‌توانیم به کارگیری صفات الهی و انسانی مسیح را در حالی که به وحدت شخصیت او آسیبی نمی‌رسد، تصور کنیم؟ در اینجا باید مراقب باشیم. باید مراقب باشیم. واضح است که کتاب مقدس از او با عبارات الهی صحبت می‌کند، به او القاب الهی می‌دهد و گاهی کارهای الهی انجام می‌دهد.

در مواقع دیگر، از او صحبت می‌کند، و این به خوبی بیان شده است؛ هر بار نکته کلیدی همین است: از او، از آن شخص، به زبان انسانی صحبت می‌کند. به عنوان خسته، یا ضعیف، یا در حال وسوسه، یا در حال مرگ. من دو چیز برای گفتن دارم.

قبلاً هم این را گفته‌ام، اما الهیات سیستماتیک دقیقاً همین کار را می‌کند. حقایق خود را تحت دسته‌بندی‌هایی تکرار می‌کند که امیدواریم آنها را واضح‌تر، بهتر درک شده و به یاد ماندنی‌تر کند، به خصوص در رابطه‌شان با سایر گزاره‌های کتاب مقدس و حقایق الهیاتی. اولاً، تمام گزاره‌های کتاب مقدس که از پسر خدا در جسم سخن می‌گویند، باید به کل شخص نسبت داده شوند.

، اگرچه برخی از گزاره‌ها به طور خاص به یک ذات اشاره دارند، اما هر گزاره‌ای که به ذات مجسم اشاره دارد، گزاره‌ای از ذات مجسم است. آنها گزاره‌های جداگانه‌ای از خدا یا انسانیت او نیستند.

هیچ انسانیت جداگانه‌ای وجود ندارد. و کلمه ابدی، پسر ابدی، به طور کامل در عیسی ناصری تجسم یافت. بنابراین، وقتی در یوحنا ۴ از او می‌خوانیم که از سفر خسته شده و در کنار چاه یعقوب نشسته است، این در مورد شخص عیسی گفته نشده است.

، این در مورد عیسی خدا-انسان گفته شده است. مطمئناً، نه با تأکید ویژه بر ذات الهی او، بلکه با شواهد ویژه، تأکید ویژه بر ذات انسانی او. وقتی او در یوحنا ۱۰ می‌گوید، من شبان نیکو هستم.

من جان خود را در راه گوسفندان فدا می‌کنم. این جمله در مورد شخص مسیح با اشاره به انسانیت او گفته می‌شود. خدا در آسمان نمی‌تواند بمیرد.

به طرز شگفت‌انگیزی، عبرانیان ۲:۱۴ به ما می‌گوید که خدا دقیقاً از آسمان نازل شد تا بتواند بمیرد. او، نه تنها برای اینکه بتواند بمیرد. برای مثال، عیسی تعلیم داد، اما مطمئناً او عمدتاً برای مردن آمد.

از آنجا که در عبرانیان ۲:۱۴، فرزندان در جسم و خون شریکند، خود او نیز در همان چیزها شریک شد تا از طریق مرگ، صاحب قدرت مرگ، یعنی شیطان، را نابود کند و همه کسانی را که از ترس مرگ در بندگی مادام‌العمر بودند، رهایی بخشد. زیرا او فرزندان خدا را دوست داشت. پسر خدا در جسم و خون آنها شریک شد تا بمیرد و شریر را شکست دهد و قوم خود را رهایی بخشد.

خدای روی زمین مُرد. خدا-انسان مُرد. چنین متنی مطمئناً بر انسانیت او تأکید می‌کند.

اما بیا باید مراقب باشیم و به سمت نسطوریانیسم منحرف نشویم. این شخص عیسی نیست. این پسر مجسم با اشاره ویژه به انسانیت اوست که برای رستگاری قوم خود و شکست دادن شریر می‌میرد.

برگردیم به یوحنا ۱۰. من جان خود را می‌دهم و دوباره آن را باز می‌گیرم. هیچ کس آن را از من نمی‌گیرد.

من این کار را به میل خودم انجام می‌دهم. انسانیت، انسانیت، انسانیت. پدر به من فرمان داده است که این کار را انجام دهم.

ای بشریت، من جانم را فدا می‌کنم و دوباره آن را برمی‌دارم. الوهیت، مسیح الهی-انسانی است که خود را برمی‌خیزاند. من به طور خاص شخص را جدا نمی‌کنم.

می‌بینید که ما الان چه می‌گوییم، چون از یک طرف از نسطوریانیسم و از طرف دیگر از اوتیخیانیسم دوری می‌کنیم. ما حقایق کالسدون را به کار می‌بریم که پسر خدا بدون هیچ آشفتگی و تغییری تجسم یافته است. او یک شخص با دو طبیعت است، بدون هیچ آشفتگی و تغییری.

این با مونوفیزیتیسم، اوتیچیانیسم، مخالف است. و بدون جدایی و بدون تفرقه. این با نسطوریانیسم مخالف است.

آیا می‌توانیم هر آنچه کتاب مقدس درباره او می‌گوید را کاملاً بفهمیم؟ خیر. آیا می‌توانیم هر جمله‌ای را با نوعی جدول بزرگ تجزیه و تحلیل کنیم؟ او، این کار را به عنوان یک انسان انجام می‌دهد، این کار را به عنوان خدا انجام می‌دهد. نه، ما نمی‌توانیم.

اما گاهی اوقات، آیات خاصی بر یکی از ذات‌های دیگر تأکید می‌کنند. اما نکته من این است که تمام اظهارات کتاب مقدس که در مورد پسر مجسم صحبت می‌کنند، باید به کل شخص نسبت داده شوند، نه به یک ذات یا ذات دیگر. اگرچه آنها مربوط به یک ذات یا ذات دیگر هستند، اما گاهی اوقات برخی از اظهارات اشاره ویژه‌ای به الوهیت او دارند.

همانطور که در، من اختیار دارم زندگی خود را زنده کنم. رستاخیز کار خداست. و فقط در یوحنا 2 آمده است. این معبد را ویران کنید و در سه روز، آن را برپا خواهیم کرد.

در یوحنا ۱۰، من جان خود را می‌دهم و دوباره آن را باز می‌گیرم. آیا مسیح خود را برمی‌خیزاند؟ او. این شگفت‌انگیز است.

همیشه پدر است، چه مستقیماً و چه از طریق آنچه ما آن را انفعال الهی می‌نامیم. عیسی قیام کرد. و نه همیشه، اما بیشتر اوقات.

و بعد گاهی اوقات، نمی‌دانم، شش بار، رستاخیز به روح نسبت داده می‌شود. هرگز در هیچ جای دیگر به عیسی نسبت داده نشده است. مسیح الهی در انجیل چهارم، خود را زنده می‌کند.

البته، برای تکمیل این بحث، می‌توانیم بگوییم که تثلیث پسر را برمی‌خیزاند. در واقع، فکر می‌کنم به طور خاص می‌توانم بگویم پدر، اما همچنین روح القدس، و حداقل در یک جا، در یک کتاب، پسر. تمام عبارات کتاب مقدس که در مورد مسیح صحبت می‌کنند، حتی آنهایی که تأکید زیادی بر انسانیت یا الوهیت او دارند، باید به کل شخص نسبت داده شوند.

در مورد آن مرد صحبت نکنید. هیچ مرد جداگانه‌ای وجود ندارد. اگرچه از نظر فنی درست است، لوگوس به یک معنا یک سارکوس باقی می‌ماند؛ تثلیث دست نخورده است، و پسر مجسم شده به دلیل خارج بودن از تجسم، کارهای خاصی را انجام می‌دهد، هرچند که این کار دشوار است.

ما در مورد آن صحبت نمی‌کنیم. دوم، پروردگار ما که مجسم شد، داوطلبانه اعمال صفات الهی خود را در اطاعت از اراده پدر قرار داد. در اینجا فرض بر این است که او صفات الهی خود را به طور کامل حفظ کرد.

هیچ کنوسیس (احساس پوچی) وجود ندارد. او خود را از برخی ویژگی‌ها، حتی آن ویژگی‌های کلی که تصورشان در قالب یک تجسم دشوار است، محروم نکرد. برای مثال، آیا یک فرد تجسم‌یافته می‌تواند همزمان در همه جای بدن حضور داشته باشد؟ خیر.

پسری که کاملاً خارج از تجسم باقی می‌ماند، آن ویژگی را حفظ می‌کند. اما باز هم، تأکید ما این نیست. مسیح تمام قدرت‌های الهی خود را به طور کامل حفظ می‌کند.

او از مالکیت آنها، هستی‌شناسی آنها، و داشتن آنها دست نمی‌کشد. او از اعمال مستقل آنها دست می‌کشد. بنابراین، او یک مسیح خلع‌شده است.

او فاقد آن قدرت‌ها است. نه، ندارد. او قدرت‌ها را دارد.

اوه، بله، اما او هرگز از آنها استفاده نمی‌کند، همانطور که برخی از فیلسوفان خوب مسیحی انجیلی امروز می‌گویند. به پیروی از استیو ولوم، من قویاً و با احترام می‌گویم که این افراد بدون شک مردان خوب خدا هستند و کار دفاعی خوبی انجام می‌دهند. نمی‌خواهم عمداً اسم ببرم.

اگر می‌خواهید بفهمید، کتاب ولوم را تا انتها بخوانید. البته او از افراد نام می‌برد. با آنها با احترام رفتار می‌کند، از آنها نقل قول می‌کند و آنها را نه تنها به عنوان برادر، بلکه به عنوان برادران برجسته می‌پذیرد.

اما به نظر من و او، تمایل فیلسوفان گاهی به جای اینکه فقط به کتاب مقدس بپردازند، به جای آن به فلسفه محض روی می‌آورند. به نظر می‌رسد که در آن مرحله، عقل آنها بر کتاب مقدس غلبه می‌کند. خدای من، این را بدون هیچ قصد بدی می‌گویم.

او در لوقا ۲ به مردی که نمی‌تواند راه برود می‌گوید: «از آنجا که کتاب مقدس به پسر مجسم، اعمال الهی را نسبت می‌دهد، گناهانت بخشیده شده است.» خب، هر شیاد و حقه‌باز می‌تواند این را بگوید.

او و در واقع دشمنانش می‌گویند برای اینکه ثابت کنند شارلاتان نیستند، عیسی از دانش الهی برای درک ذهن و قلب آنها استفاده می‌کند. اوه، شما می‌گویید، بیخیال، او می‌تواند این را در چهره‌هایشان ببیند. من و شما می‌توانیم این را در چهره‌هایشان ببینیم، اما او با نگاه کردن به قلب‌هایشان مطمئناً می‌داند.

حتی با وجود این، آیا می‌توانست در چهره زن سامری ببیند؟ او پنج شوهر داشت. نه، فکر نمی‌کنم. به همین ترتیب، او وقتی روی زمین بود، زمان آمدن دوباره‌اش را نمی‌دانست.

او همیشه این صفات الهی را به کار نمی‌گرفت. او قدرت الهی دانش خود را به کار نمی‌گرفت. اما در این مورد مطمئناً این کار را کرد.

و او گناهان آن مرد را بخشیده بود. نه آنطور که ما این کار را می‌کنیم. او، خواهر، میشه لطفاً من را به خاطر حرف زدن علیه تو ببخشی؟ او، بله، برادر

عالیه. بحث ما این نیست. عیسی داره میگه، من شما رو می‌بخشم همونطور که خدا انسان‌های گناهکار رو می‌بخشه.

وای. معجزه نامرئی. هر کسی می‌تواند چنین ادعایی داشته باشد

. او، بله. درسته. باشه.

تا بدانی که پسر انسان بر روی زمین اختیار آموزش گناهان را دارد. من عملی مشهود انجام خواهم داد. بسترت را بردار و برو

و او این کار را کرد. عیسی با انجام معجزه مرئی، نشان داد که معجزه‌ای نامرئی انجام داده و قدرت‌های الهی را در بخشش گناهان به کار گرفته است. وقتی برای دستگیری او می‌آیند، تو کیستی؟ آیا تو عیسی ناصری هستی؟ من هستم، یوحنا ۱۸

بام، آنها سقوط می‌کنند. یوحنا بارها و بارها این کار را انجام می‌دهد. او نشان می‌دهد که مسیح در ضعف به صلیب نمی‌رود، بلکه در قدرت به صلیب می‌رود.

یوحنا ۱۳. هنگام شام، شیطان قبلاً در دل یهودا انداخته بود که به او، یهودای پسر شمعون، خیانت کند. باور کنید، افراد دیگری به نام یهودا از چنین چیزهای کوچکی خوشحال می‌شدند

یا یهودا، که به او ایسکاریوت هم می‌گویند. شاگردان دیگری که یهودا نام داشتند و دیگر پیروان، واقعاً از داشتن این شرایط خوشحال بودند. وای

عیسی، یوحنا ۳:۱۳. با علم به اینکه پدر همه چیز را به دست او سپرده و از جانب خدا آمده و به سوی او باز می‌گردد، از شام برخاست، لباس‌های بیرونی خود را کنار گذاشت، حوله‌ای برداشت، آن را به کمر خود بست و پاهای شاگردان را شست. یوحنا چه می‌کند؟ او نشان می‌دهد که عیسی یک مسیح الهی است که کاملاً مسئول است و با میل خود تسلیم مرگ بر روی صلیب می‌شود. بله، گاهی اوقات پسر، که تمام قدرت‌های الهی خود را دارد، فقط زمانی از آنها استفاده می‌کند که در اراده پدر باشد

زنده کردن خود از مردگان کار انسان نیست. این اراده پدر بود که پسر در یوحنا ۲ بگوید که خود را از مردگان برخیزاند. آیا یوحنا ۲، ۱۹ و ۲۰ است؟ یوحنا این گفته پیچیده عیسی را تفسیر می‌کند

اگر من و شما در دربار غیریهودیان، یا شاید در دربار زنان، ایستاده بودیم و می‌شنیدیم که او می‌گوید، این معبد را خراب کن، و من در سه روز آن را خواهم ساخت، آن را برپا خواهم کرد، این دیوانه‌وار به نظر می‌رسد. یهودیان می‌گفتند که ساخت این معبد تحت برنامه هرود کبیر برای نوسازی معبد، ۴۶ سال طول کشیده است. شما می‌خواهید آن را در سه روز برپا کنید؟ یوحنا یک نظر سرمقاله‌ای می‌دهد که یکی از ویژگی‌های ادبی اوست.

اما او درباره معبد بدن خود صحبت می‌کرد. بنابراین، هنگامی که از مردگان برخاست، شاگردانش به یاد آوردند که او این را گفته بود. هنگامی که از مردگان برخاست

آنها به کتاب مقدس و کلامی که عیسی گفته بود ایمان داشتند، زیرا سخنان او از قبل به عنوان کلامی همپراز با کلام مقدس خدا پذیرفته شده بود. پروردگار ما که در جسم تجسم یافته بود، اعمال صفات الهی خود را که به طور کامل در اطاعت از اراده پدر حفظ کرده بود، تابع خود قرار داد. او فقط زمانی از قدرت الهی خود استفاده می کرد که اراده پدر باشد.

هیچ کاهشی وجود نداشت، بلکه تجلی پنهانی از قدرت های الهی او بود. بنابراین، در مورد تغییر شکل، من اینطور می گویم: آباژور برداشته شد و وات آن افزایش یافت. اما معمولاً آباژور روشن بود و نور آن بسیار کم می شد.

هاله نورانی نیست. او همان کسی است که هست، اما همیشه خود را آشکار نمی کند، همانطور که وقتی اراده پدر بر این است که او قدرت های الهی خود را نشان دهد، این کار را می کند. ما باید با در نظر گرفتن آموزه دو حالت، دوره خود را به پایان برسانیم.

پس از اصلاحات، هم متکلمان لوتری و هم متکلمان اصلاح شده به حقایق خاصی توجه کردند. اصلاح طلبان این حقایق را تأیید کردند، اما وارثان الهیاتی آنها بودند که آنها را در قالب آموزه موسوم به دو دولت بیان کردند. فیلیپیان ۲، که چندین بار به آن نگاه کردیم، فیلیپیان ۲: ۶ تا ۱۱، آموزه دو دولت را به گونه ای ارائه می دهد که در هیچ جای دیگر کتاب مقدس یافت نمی شود.

این طرز فکر را در میان خود داشته باشید، آیه ۵، که در مسیح عیسی از آن شماس است. هدف این مسیح شناسی بزرگ، معرفی عیسی به عنوان نمونه ای از فروتنی است که فیلیپیان، به ویژه افودیه و سینتیخی می توانند از آن پیروی کنند تا وحدت را در کلیسای سالم و سالم خود ترویج دهند، که فکر می کردند او در قالب خداست، فیلیپیان ۲: ۶، برابری با خدا را چیزی برای غنیمت شمردن ندانست، بلکه خود را با پذیرفتن قالب یک بنده، متولد شدن در شباهت انسان ها و یافت شدن در قالب انسان، خالی کرد و با مطیع شدن تا سر حد مرگ، حتی مرگ بر روی صلیب، خود را فروتن ساخت. این آیات از حالت فروتنی سخن می گویند.

دو حالت، دکترین دو حالت می گوید، پروردگار ما از دو مرحله زمانی، از لقاح و تولد تا دفنش، عبور کرد، همان حالت تحقیری که الان خواندیم. این شامل لقاح، تولد، وسوسه ها، مبارزات زندگی، مرگ و به طرز تکان دهنده ای، دفن او می شود. خدا دفن شد؟ نه، اما خدا-انسان دفن شد.

این ظالمانه است. این نمادی از بی احترامی بشر به اوست. سپس، آیات بعدی در فیلیپیان ۲، یعنی ۹ تا ۱۱، وضعیت تعالی را توصیف می کنند.

یعنی، یک مرحله زمانی با شرایط متناظر از رستاخیز او تا ظهور دومش. بنابراین، از آنجایی که او خود را تا سر حد مرگ بر روی صلیب فروتن کرد، خداوند او را بسیار سرافراز کرد و نامی برتر از هر نامی به او عطا فرمود تا به نام عیسی، هر زانویی در آسمان و روی زمین و زیر زمین خم شود و هر زبانی اعتراف کند که عیسی مسیح خداوند است برای جلال خدای پدر. دو حالت مسیح، حالت فروتنی، تحقیر و حالت تعالی اوست.

دو مرحله زمانی با شرایط متناظر. تحقیر، سرافرازی. کل این مبحث راهی است برای توضیح اینکه چگونه عیسی در آسمان اکنون با عیسی روی زمین متفاوت است.

تفاوت این نیست که، برخلاف تصور بسیاری از مسیحیان، او انسانیت خود را از دست داد. اشتباه است. تجسم او دائمی است.

تفاوت این است که او در این دوره زمانی، ۳۳ سال و نیم، در وضعیتی از تحقیر، ضعف، آسیب‌پذیری، نیاز و رنج وجود داشت که به مرگ او بر روی صلیب ختم شد. نه، به دفن او ختم شد. اما خوشبختانه، بنابراین خداوند او را بسیار سرافراز کرده است و غیره.

، تعالی او شامل رستاخیزش، عروجش، نشستنش در دست راست خدا، نزول روح القدس در پنطیکاست شفاعتش برای ما، و تعالی و تمام خدمت او در ظهور مجددش به کمال می‌رسد. دو مشکل در این متن فیلیپی وجود دارد و من قبلاً بیش از اشاره به آنها، چندین بار به آنها اشاره کرده‌ام. یک مشکل این است که هر زانویی خم می‌شود، هر زبانی اعتراف می‌کند.

آیا این درست است؟ آیا این به معنای نجات همه نیست؟ و سوال دوم این است که آیا این متن الوهیت مسیح را آموزش می‌دهد؟ پاسخ به این دو سوال این است: نه و بله. اشعیا ۴۵ پیش‌زمینه است. یهوه در این فصل سخنگو است.

من یهوه هستم، دیگری نیست، ۴۵:۱۸. خدای دیگری غیر از من نیست. غیر از من کسی نیست، ۲۱.

من یهوه هستم، دیگری نیست، ۲۲:۲۳، به ذات خود قسم خورده‌ام، کلامی استوار، از دهانم به پارسایی کلامی صادر شده که برنخواهد گشت. خداوند می‌گوید، هر زانویی در برابر من خم خواهد شد، هر زبانی سوگند وفاداری یاد خواهد کرد.

و یهوه در فیلیپیان ۲: ۹ تا ۱۱ به عیسی تبدیل می‌شود. او خداست. اینجا کتاب‌های مقدس وجود دارد.

یک نکته وجود دارد. در ابتدا و انتهای متن، او به شکل خدا وجود داشت. و چه شکل به معنای ماهیت ذاتی باشد، همانطور که بی. پی. وارفیلد و دیگر محققان بزرگ آموخته‌اند، یا یک دیدگاه جدیدتر، چه موازی با شکل یک بنده باشد و به معنای شکل ظاهری باشد، که به نظر من همینطور است، با این حال، نمی‌توان گفت که او به شکل خدا وجود داشته است، مگر در مورد خدا.

پسر در ابتدای متن خداست، و او یهوه است، که هر زانویی در برابرش خم می‌شود و هر زبانی به او اعتراف می‌کند. پس، این هر زبانی است. بله.

بله، این تک تک زانوهاست. پس همه نجات پیدا کردن، درسته؟ نه.

من این را نه تنها به خاطر انسجام آموزه‌های کتاب مقدس می‌گویم. عهد جدید به روشنی بیان می‌کند، و عیسی نویسنده اصلی این آموزه است، که همه نجات نمی‌یابند و جهنمی وجود خواهد داشت. اما دو آیه بعدی در اشعیا ۴۵ موضوع را روشن می‌کند.

هر زانویی خم می‌شود، هر زبانی سوگند وفاداری یاد می‌کند، اما تنها در خداوند از من، از عدالت و قدرت ما سخن گفته خواهد شد. اشعیا ۴۵، ۲۴. نزد او خواهند آمد و شرمند خواهند شد.

آه، آنها زانو خواهند زد و با زبان خود اعتراف خواهند کرد. همه کسانی که علیه او خشمگین هستند، گمراهان شیران، مجبور خواهند شد اشتباهات خود، اشتباه بزرگ زندگی خود، کم بها دادن به پسر خدا، امتناع از تعظیم زانو و اعتراف به خداوندی او در این زندگی را بپذیرند. دیگران، در خداوند، همه فرزندان اسرائیل، یعنی چه یهودیان مؤمن و چه غیریهودیان مؤمن که کلیسای عهد جدید خدا را تشکیل می‌دهند، که در واقع اسرائیل واقعی است، همه فرزندان اسرائیل توجیه خواهند شد و جلال خواهند یافت.

همه تعظیم می‌کنند، همه اعتراف می‌کنند، اما همه نجات نمی‌یابند. بنابراین، دو مشکل به این شکل حل می‌شوند. تصدیق جهانی خداوندگاری او، اما نه رستگاری جهانی.

بسیاری از کسانی که تعظیم می‌کنند و اعتراف می‌کنند، گمراه می‌شوند. و آنها علیه او خشمگین هستند، اما این برایشان فایده‌ای ندارد. آنها نمی‌توانند او را شکست دهند.

آنها در برابر او فروتن هستند و اذعان می‌کنند که ناخواسته به او جلال می‌دهند، نه به عنوان پرستندگان، بلکه به عنوان کسانی که مطیع او هستند که خدای مجسم است. مشکل دیگر این است که برخی الوهیت او را زیر سوال می‌برند؛ این نباید زیر سوال برود. او به شکل خدا وجود داشت؛ او شکل یک برده را به خود گرفت و پدر او را بزرگ کرد و سرافراز ساخت.

آه، این برای جلال پدر است. متن ساده است. اما زبان اشعیا ۴۵ که مربوط به یهوه بود، اکنون مستقیماً به پسر خدا منتقل می‌شود. بنابراین، با جلال دادن دوباره مسیح در خدمتش، به پایان می‌رسانیم.

بار اول، او آمد تا برای قوم خود بمیرد و در روز سوم دوباره زنده شود و به همه کسانی که به او ایمان آورند وعده حیات جاودان می‌دهد. حیات جاودان اکنون، در زندگی جدید و تجدید حیات. حیات جاودان در پایان عصر، زمانی که عیسی در رستاخیز مردگان بازمی‌گردد.

خدا در این امر جلال خواهد یافت. همه عیسی را جلال خواهند داد. و مسیح به عنوان خداوند شناخته خواهد شد.

همه تعظیم خواهند کرد، همه با زبان خود اعتراف خواهند کرد که به طور سیستماتیک در اول قرن‌تین ۱۵ کامل شده‌اند. در این مرحله، پسر پادشاهی را به پدر واگذار خواهد کرد تا خدا، پدر، پسر و روح القدس همه در همه باشند. نام مقدس او را ستایش کنید.

آمین. این پایان دوره ما در مورد آموزه مسیح است. ما الهیات تاریخی آباء یا مسیح‌شناسی را بررسی و مطالعه کردیم.

و ما دیدیم که برای یک مرد و یک زن، آنها از بالا با پسر الهی خدا که در عیسی تجسم یافت، شروع کردند. ما مسیح‌شناسی مدرن را بررسی کردیم که عمدتاً نقطه شروع بسیار متفاوتی داشت. من تصدیق می‌کنم که شما می‌توانید به خاطر دفاعیات یا ارتباط با مردم مدرن، نسبتاً از پایین شروع کنید.

می‌فهمم. اما منظورم اینجا این نیست. الهیات مدرن قطعاً از پایین شروع شده، بارها و بارها، بیشتر اوقات.

و نتیجه، یک مسیح‌انسانی است که الهی نیست و قادر به نجات ما از گناهانش نیست. برای من جای تعجب نیست که کلیساها و فرقه‌هایی که بر این موضوع تأکید دارند، در حال کاهش هستند. هیچ انجیلی در این مورد وجود ندارد.

هیچ انجیلی در آن وجود ندارد. سپس ما وقت خود را صرف کردیم و آموزه‌های عالی کتاب مقدس در مورد پروردگاران را بررسی کردیم. او از قبل وجود داشته است.

پسر خدا قبل از اینکه در بیت لحم پسر انسان شود، وجود داشت. تجسم، معجزه بزرگ خداست. منظورم این نیست که از صلیب و قبر خالی چیزی کم کنیم.

مطمئناً، آنها مرکز انجیل هستند. اما نه تجسم، نه صلیب. نه تجسم، نه قبر خالی

اما یک تجسم وجود داشت. به طرز معجزه‌آسای، اسرارآمیز، خدای ابدی و قادر مطلق، پسر، یکی از ما شد. وای! نتیجه این شد که او خداست.

و ما با پنج مدرک تاریخی بزرگ، الوهیت او را با جزئیات کامل بررسی کردیم. او به انسانی واقعی تبدیل شد، جدا از گناه، که بخش اساسی بشریت نیست. آدم و حوا این را نشان دادند.

عیسی آن را به عنوان نمونه نشان داد. و در رستاخیز مردگان، ما آن را به لطف خدا زنده خواهیم کرد. ما در مورد شخصیت واحد او و برخی از چیزهایی که مستلزم آن است فکر کردیم.

از یک سو، اجتناب از چاریدیسِ نسطوریانیسم که او را به دو بخش تقسیم می‌کند، و از سوی دیگر چاریدیسِ مونوفیزیتیسم یا اوتیچیانیسم که او را نه در خدا و نه در انسان می‌گنجد. چیزی شبیه به یک هیبرید سوم. در پایان، به بررسی به کارگیری ویژگی‌های او پرداختیم.

و همه اینها برای این است که بگوییم ما که او را می‌شناسیم و دوست داریم، پروردگار جلال را که خادم ما گناهکاران و نجات ما شد، می‌پرستیم و ستایش می‌کنیم و خدمت می‌کنیم و به او شهادت می‌دهیم. نام مقدس او را ستایش کنید.

این دکتر رابرت پترسون در تدریس خود در مورد مسیح‌شناسی است. این جلسه 20، سیستماتیک، انسانیت مسیح، ارتباط صفات، به کارگیری صفات، دو حالت، فیلیپیان 2: 1 تا 11 است.